

مفاوضات - مسأله نشو و ترقی کائنات

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



مسأله نشو و ترقی کائنات - مفاوضات - اثر حضرت

عبدالبهاء - بر اساس نسخه طبع سنه ۱۹۰۸ م

سؤال

در مسأله نشو و ترقی کائنات که رأی بعضی از فلاسفه اروپا است چه میگوئید؟

جواب

در این مسأله روزی دیگر مذاکره شد باز مجدداً نیز صحبتی میشود . خلاصه این مسأله منتهی باصالت نوع و عدم آن میگردد یعنی نوعیت انسان از اصل اساس بوده است یا آنکه بعد از حیوان متفرع گشته . بعضی از فلاسفه اروپا بر آنند که نوع را نشو و ترقی بلکه تبدیل و تغییر نیز ممکن است . و از جمله ادله که بر این مدعی اقامه نموده اند اینست که بواسطه علم طبقات الارض و تدقیق و تحقیق در آن بر ما واضح و مشهود گشته سبقت وجود نبات بر حیوان و سبقت وجود حیوان بر انسان و بر آنند که جنس نبات و حیوان هر دو تغییر کرده زیرا در بعضی از طبقات ارض نباتها کشف شده که در قدیم بوده و الآن مفقود گردیده یعنی ترقی نموده و قویتر گشته و شکل و هیأت تبدل یافته لهذا تبدیل نوع حاصل گشته . و همچنین در طبقات ارض انواعی از حیوانات بوده که تغیر و تبدل نموده از جمله آن حیوانات مار است که در او اعضای اثری موجود یعنی مدل بر آنست که وقتی مار پا داشته و لکن بمرور زمان آن عضو معدوم گشته و آثار باقی و برقرار . و همچنین در استخوان پشت انسان اثری هست و دلالت بر این مینماید که انسان مانند حیوانات سائره وقتی ذنبی داشته و بر آنند که آثارش باقی مانده وقتی آن



ORIGINAL



AUDIO

عضو مفید بوده ولی چون انسان ترقی نموده آن عضو را فائده ای نماند لهذا بتدریج معدوم گردید . و مار نیز در زیر زمین مأوی یافت و از حیوانات زاحفه شد محتاج پیا نماند لهذا پا معدوم شد ولی اثرش باقی . و اعظم برهانش اینست که این اجزاء اثری دلالت بر اعضا مینماید و الآن بجهت عدم فائده بتدریج مفقود گردیده و آن اجزاء اثری را حال هیچ ثمری و حکمتی نه بنابراین اعضاء کامله لازمه باقی مانده و اجزای غیر لازمه از تغییر نوع بتدریج زائل گردیده ولی اثر باقی . جواب اولاً آنکه سبقت حیوان بر انسان دلیل ترقی و تغییر و تبدیل نوع نه که از عالم حیوان بعالم انسان آمده زیرا مادام حدوث این تکونات مختلفه مسلم است جائز است که انسان بعد از حیوان تکون یافته چنانکه در عالم نبات ملاحظه مینمائیم که اثمار اشجار مختلفه کلّ دفعهً واحده وجود نیاید . بلکه بعضی پیش بعضی پس وجود یابند این تقدّم دلیل بر آن نیست که این ثمر مؤخر این شجر از ثمر مقدّم شجر دیگر حاصل گردیده ، ثانیاً این آثار صغیره و اجزاء اثریه را شاید حکمتی عظیم باشد که هنوز عقول مطّلع بر حکمت آن نگردیده‌اند و چه بسیار چیزها که در وجود موجود که حکمت آن الی الآن غیر معلوم چنانکه در علم فیزیولوجی یعنی معرفت ترکیب اعضا مذکور که حکمت و علّت اختلاف الوان حیوانات و موی انسان و قرمز بودن لبها و متنوع بودن رنگهای طیور الی الآن غیر معلوم بلکه مخفی و مستور است مگر حکمت سیاهی تخم چشم آن معلوم گردیده که بجهت جذب شعاع آفتابست زیرا اگر لونی دیگر یعنی ساده و سفید بود جذب شعاع آفتاب نمی نمود . پس مادام حکمت این امور مذکوره مجهولست جائز است که حکمت و علّت اجزاء اثریه چه در حیوان چه در انسان نیز غیر معلوم باشد ولی البتّه حکمت دارد و لو غیر معلوم ، ثالثاً فرض کنیم که وقتی بعضی از حیوانات حتّی انسان عضوی داشتند که حال زائل گشته این برهان کافی بر تغییر و ترقی نوع نیست زیرا انسان از بدایت انعقاد نطفه تا بدرجه بلوغ رسد بهیأت و اشکال متنوعه در آید بکلی سیما و هیأت و شکل و لون تغییر نماید یعنی از هیأتی دیگر و از شکلی دیگر تحویل شود مع ذلک از بدایت انعقاد نطفه نوع انسان بوده یعنی آن نطفه انسان بوده نه حیوان ولی مخفی بود بعد ظاهر و آشکار شد . مثلاً فرض نمائیم که وقتی انسان مشابهتی بحیوان داشته و حال ترقی کرده و تغییر یافته بر فرض تسلیم این قول دلیل بر تغییر نوع نیست بلکه مانند تغییر و تبدیل نطفه انسانست تا بدرجه رشد و کمال رسد چنانچه ذکر شد . واضحتر گوئیم فرض نمائیم وقتی انسان بچهار دست و پا حرکت میکرد و یا اینکه ذنبی داشت این تغییر و تبدل مانند تغییر و تبدل جنین است در رحم مادر هر چند از جمیع جهات تغییر نموده و نشو و ترقی کرده تا باین هیأت تامّه رسیده ولی از بدایت نوع مخصوص بوده چنانچه در عالم نبات نیز ملاحظه مینمائیم که نوعیّت اصلیه فصیله تغییر و تبدل نکند ولی هیأت و رنگ و جسامت تغییر و تبدیل کند و یا خود ترقی حاصل شود . خلاصه کلام اینکه انسان همچنانکه در رحم مادر از شکلی بشکلی دیگر و از هیأتی بهیأتی دیگر انتقال و تغییر و ترقی مینماید معذک از بدایت نطفه

نوع انسان بوده به‌مچنین انسان از بدایت تکوّن در رحم عالم نیز نوع ممتاز یعنی انسان بوده و از هیأتی به‌یأت دیگر بتدریج انتقال نموده پس این تغییر هیأت و ترقی اعضا و نشو و نما مانع از اصالت نوع نگردد این بر فرض تصدیق نشو و ترقی انواع است و حال آنکه انسان از بدایت در این هیأت و ترکیب کامله بوده و قابلیت و استعداد اکتساب کمالات صوریّه و معنویّه داشته و مظهر لتعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا گشته نهایتش اینست که خوشتر و ظریفتر و خوشگل تر گردیده و مدنیّت سبب شده که از حالت جنگلی بیرون آمده مانند اثمار جنگلی که بواسطه باغبانی تربیت شوند و خوشتر و شیرین تر گردند و طراوت و لطافت بیشتر یابند و باغبان عالم انسانی انبیای الهی هستند .